



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



بن مایه ها و درون مایه های رخداد عاشورا

حسن حضرتی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بن مایه‌ها و درون مایه‌های رخداد عاشورا

نویسنده:

حسن حضرتی

ناشر چاپی:

تاریخ اسلام

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	بن مایه‌ها و درون مایه‌های رخداد عاشورا
۷	مشخصات کتاب
۷	پیشگفتار
۷	مقدمه
۷	مرده ریگ جاهلیت
۸	اشاره
۱۰	سقیفه بنی ساعده
۱۰	اشاره
۱۱	انصار
۱۱	مهاجرین
۱۲	بنی هاشم
۱۲	امویان
۱۳	سیاست مالی خلفای نخستین
۱۳	اشاره
۱۵	بنی امیه و اسلام وارونه
۱۵	اشاره
۱۵	جعل حدیث
۱۶	احیای عربیت
۱۶	احیای جریان‌های اعتقادی انحرافی
۱۷	انتخاب عنوان خلیفه الله به جای خلیفه الرسول
۱۷	تبدیل خلافت به سلطنت
۱۸	پاورقی

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۲۰

بن مایه‌ها و درون مایه‌های رخداد عاشورا

مشخصات کتاب

پدیدآورندگان: نویسنده حسن حضرتی

عنوان اصلی بن مایه‌ها و درون مایه‌های رخداد عاشورا

ناشر: تاریخ اسلام

صفحه: ۹۱-۱۱۶

زبان: فارسی

پیاپی: ۱

تاریخ: ۱۳۷۹ شمسی

موضوع: امام حسین (ع) - واقعه عاشورا - ریشه‌ها و دلایل این حادثه-واقعه عاشورا - سیر تاریخی حوادث منجر شده به شهادت امام حسین (ع)

پیشگفتار

در سال ۶۱ق، پنجاه سال بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم، جامعه اسلامی شاهد سانحه‌ای بسیار اسف‌بار بود؛ نوه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به طرز فجیعی به همراه یاران اندک خود به شهادت رسید و اهل بیت او به اسارت رفتند. چرا عاشورا اتفاق افتاد؟ این پرسشی است که نوشته حاضر به منظور یافتن پاسخی قانع‌کننده به آن، بر آمده است. بر همین اساس مباحث ذیل را در این مقاله مورد توجه و مذاقه قرار داده‌ایم: بافت اجتماعی جزیره‌العرب قبل از بعثت به عنوان مرده ریگ جاهلیت، رخداد سقیفه به عنوان اولین انحراف بنیادین در حرکت اسلامی که در آن عقیده، فدای قبیله شد و نتایجی که از این اجتماع شتاب‌آلود برآمد، سیاست مالی خلفای نخستین؛ به ویژه دوره عمر و عثمان و بدعت‌ها و انحرافات که در این زمینه به وقوع پیوست، انحرافات فکری که معاویه و جانشین او یزید ابداع کردند (همانند: جعل حدیث، تبدیل خلافت به سلطنت، احیای عروبت و فروداشت موالی) و بالاخره تقویت جریان‌های فکری انحرافی همانند مرئه که مشروعیت بخش رفتار غیر دینی امویان بودند. مکتبی که می‌رفت با کجروی‌های تفاله جاهلیت... با شعار «لا- خبر جاء و لا- وحی نزل محو و نابود شود... ناگهان شخصیت عظیمی... قیام کرد و با فداکاری بی نظیر و نهضت الهی خود، واقعه بزرگی را به وجود آورد. (امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۱۸۱)

مقدمه

سانحه عاشورا و ابعاد مختلف آن، تحقیقات علمی فراوانی را به خود اختصاص داده است، اما به نظر می‌رسد به یکی از وجوه این پدیده تاریخی که در حوزه «تاریخ اسلام - به‌طور اخص - و در «تاریخ انسانی» - به‌طور اعم - اهمیت به‌سزایی دارد، کمتر توجه شده است و آن بررسی تاریخی «چرایی رخداد کربلاست. چرا پس از گذشت پنجاه سال از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم حاکمان جامعه اسلامی به آسانی به قتل و عام و اسارت خاندان او اقدام می‌کنند و چنین مصیبت عظیمی را بر آل محمد روا می‌دارند؟ چرایی این واقعه را در کجا باید جست‌وجو کرد؟ در نوشتار حاضر در حد توان به این پرسش پاسخ داده شده است.

مرده ریگ جاهلیت

اشاره

بی‌تردید بخشی از علل و عوامل رخداد حادثه کربلا را باید در عصر جاهلیت جزیره‌العرب و مناسبات فرهنگی، اقتصادی و سیاسی حاکم بر زندگی اعراب و قبایل ساکن در آن جست‌وجو کرد. اطلاق واژه جاهلیت برای دوره مورد نظر، خود گویای واقعیت‌های غیر قابل انکاری است. به جز عده معدودی از صاحب‌نظران که نکات برجسته فکری و مدنی برای عرب عصر جاهلی قائل‌اند، [۱] بیشترین آن‌ها کاربرد واژه جاهلیت را برای این دوره بسیار با مسما می‌دانند. بی‌شک استعمال این مفهوم دارای محدودیت زمانی و مکانی خاصی است؛ به این معنا که از نظر زمانی، مفهوم جاهلیت دوران دویست ساله قبل از بعثت را شامل می‌شود، چرا که در قرون پیش‌تر، آن سرزمین مهد تمدن‌های مختلف بشری بوده‌است که ما به وسیله قرآن از وجود آن‌ها آگاه شده‌ایم. از نظر جغرافیایی نیز باید اطلاق مفهوم جاهلیت را محدود ساخت، زیرا بخش‌هایی از شبه جزیره عربستان، به‌ویژه جنوب آن (یمن یا عربستان خوشبخت) به دلایل اقلیمی و جغرافیایی که بسیار حاصلخیز و مناسب برای کار کشاورزی بود و هم‌چنین به دلیل ارتباط نزدیکی که با کشورهای همجوار به‌ویژه ایران داشت و تاثیری که از فرهنگ‌های پیرامونی گرفته بود، نسبت به منطقه حجاز از وضعیت مناسب‌تری برخوردار بود. بنابراین با توجه به فراین و شواهد موجود، اطلاق مفهوم جاهلیت بر این قسمت از جزیره‌العرب قابل قبول نیست. شاید کامل‌ترین توصیف از جامعه عرب پیش از بعثت، سخن علی‌علیه السلام است که می‌فرماید: همانا خدا محمد را برانگیخت تا مردمان را بترساند و فرمان خدا را چنان که باید رساند. آن هنگام شما ای مردم عرب! بهترین آیین را برگزیده بودید و در بدترین سرای خزیده. منزلگاهتان سنگستان‌های ناهموار، همشینتان گرزه‌هایی زهردار، آبتان تیره و ناگوار، خوراکتان گلو آزار، خون یکدیگر را ریزان، از خویشاوند بریده و گریزان، بتهاتان همه جا بر پا، پای تا سر آلوده به خطا. [۲]. طبری نیز در گزارش خود از زندگی عرب آن زمان می‌نویسد: قوم عرب خوارترین، بدبخت‌ترین و گمراه‌ترین قوم بود که در لانه‌ای محقر و کوچک میان دو بیشه شیر (ایران و روم) زندگی می‌کرد. سوگند به خدا، در سرزمین عرب چیزی موجود نبود که مورد طمع و یا حسد بیگانگان قرار گیرد. هر آن کس از اعراب که می‌مرد یکسره به دوزخ می‌رفت و هر آن که زندگی می‌کرد و حیات داشت، گرفتار خواری و مشقت بود و دیگران لگدمالش می‌کردند. سوگند به خدا که در سراسر سرزمین قومی را نمی‌شناسم که خوارتر و تیره بخت‌تر از عرب باشد. وقتی اسلام در میان ایشان ظاهر شد آنان را صاحب کتاب، قادر بر جهان، دارای روزی و مالک الرقاب کرد. [۳]. شاخصه‌های فرهنگی عرب جاهلی در «شعر و شاعری»، «علم الانساب»، «علم الایام و آشنایی به «علوم انواء» خلاصه می‌شود. شعری که عرب می‌سرود دارای قالبی دلنشین و آراسته اما خالی از محتوا بود و صرفاً در وصف گل و گیاه و سبزه یا شب و شراب و شمشیر محدود می‌ماند. رویکرد این قوم به علم الانساب و علم الایام برای ارضای تمایلات فخرطلبانه فردی و قبیله‌ای بود، نه به عنوان علمی از علوم، چنان‌که احمد امین درباره وضعیت علوم در بین اعراب جاهلی می‌نویسد: آن‌ها از علم و فلسفه بهره نداشتند، زیرا زندگانی اجتماعی آن‌ها در خور علم و فلسفه نبود. علم آن‌ها منحصر به معرفت انساب یا شناختن اوضاع جوی بود. بنابر بعضی از اخبار هم، اطلاع اندکی از علم طب داشتند ولی آن‌چه را که می‌دانستند کافی نبود و علم محسوب نمی‌شد. بسی خطاست که مانند آلوسی آن‌ها را عالم و دانشمند بدانیم که می‌گوید: «اعراب علم طب و معرفت احوال جوی و اخترشماری را کاملاً می‌دانستند. [۴]. در حوزه سیاست، تنها واحد سیاسی موجود و مطرح در جامعه عرب جاهلی «قبیله بود که نه تنها شالوده حیات و بقای تمام پیوستگی‌های فردی و اجتماعی به شمار می‌رفت، بلکه تمام ارکان شخصیت و مظاهر فکری و عقلی او را نیز شکل می‌داد. [۵] قبیله تنها جغرافیای سیاسی‌ای بود که عرب آن را می‌شناخت و برای آن تلاش می‌کرد و بیرون از آن برای او حکم سرزمین «غیر» را داشت. نظام سیاسی قبیله بر شیخوخیت و ریش سفیدی مبتنی بود و در آن، عرف به عنوان قانون نانوشته، تعیین‌کننده نوع و چگونگی روابط اجتماعی افراد در درون و بیرون از قبیله بود. «جنگ‌های فجار» و «حلف الفضول به عنوان دو پدیده

مهم در عصر جاهلی می‌تواند مثبت نبود قانون عام و فراگیر در آن دوره باشد. در نظام ارزشی عصر جاهلی، نسب و ثروت تعیین کننده پایگاه اجتماعی افراد بود؛ آن‌که از نسب بالاتر و ثروت و مکتب بیشتری برخوردار بود در جرگه اشراف قرار می‌گرفت و در تمامی تصمیم‌های قبیله‌ای و امور مختلف اجتماعی تاثیر گذار بود. کار مهمی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم انجام داد تغییر همین نظام ارزشی غلط بود. برخلاف جامعه جاهلی در جامعه اسلامی، تقوا و پرهیزکاری افراد بود که آن‌ها را در پایگاه انسانی بالایی قرار می‌داد. گرچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بیست و سه سال بی وقفه در این راستا تلاش کردند اما آنچه مسلم است یک دوره بیست و سه ساله برای منسوخ کردن یک فرهنگ جاهلی دیربنا، دوره بسیار اندکی است. لذا بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم جامعه اسلامی آرام آرام به سوی تفکرات جاهلی بازگشت، تا آن‌جا که در سال ۶۱ ق منظومه فکری دشمنان امام حسین علیه السلام کاملاً در چهارچوب عصبیت قبیله‌ای منحصر بود و همه چیز را از دریچه شعب و منافع شعبی خود می‌دیدند. مسئله دیگری که به عنوان میراثی شوم از عصر جاهلیت به دوره اسلامی منتقل شده بود و در جریان‌های سیاسی و اجتماعی بسیار تاثیر گذار بود، منازعات درون قبیله‌ای تیره‌های قریش بود که با مرگ عبدمناف و آغاز ریاست یکی از فرزندان او به نام عمرو (هاشم) شروع شده بود. عبدمناف، فرزند سرشناس قصی بن کلاب بود که نسل رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به قصی از طریق او منتقل می‌شود. غیر از عمرو (هاشم)، عبد شمس، مطلب، ابو عمرو و ابو عبید پسران دیگر او بودند. با فوت عبدمناف، مناصب اجتماعی او بین هاشم و عبد شمس تقسیم شد؛ بدین صورت که منصب رفادت (اطعام حجاج) و سقایت به هاشم و منصب قیادت (فرماندهی جنگ‌ها و شاخه نظامی قریش) برعهده عبد شمس گذاشته شد. علاوه بر این، به طور کلی ریاست قریش بعد از عبدمناف به هاشم واگذار شد. ابن اسحاق در بیان علت این تصدی نوشته است: علی‌رغم آن‌که عبد شمس بزرگ‌تر از هاشم بود، ولی چون وی همواره سفر می‌کرد و کمتر در مکه اقامت داشت و علاوه بر این مردی عیالمند و تنگدست بود، هاشم متصدی این امر شد. [۶] از همین زمان قبیله قریش به دو شاخه مهم بنی هاشم و بنی عبد شمس تقسیم می‌شود که در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، رقابت فشرده‌ای را با هم شروع می‌کنند. در زمان هاشم، تیره او در دو زمینه، نسبت به تیره عبد شمس برتری قابل توجهی داشت: نخست این‌که شخص هاشم نسبت به عبد شمس دارای مال و منال زیادی بود و علاوه بر آن در عرصه اقتصاد و تجارت مکه با اقوام همجوار، منشا تحولات مهمی شده بود. راه‌اندازی سفرهای تجاری زمستانی و تابستانی از مکه به مدینه و شام و به عکس، از ابتکارات او به شمار می‌رود. دومین برتری هاشم به کرامت نفس و بذل و بخشش‌های زیاد او برمی‌گردد که حسادت رقبای او را به همراه داشت. در این میان امیه - فرزند متمول عبد شمس - بیش از هر کس به موقعیت اجتماعی هاشم حسادت می‌ورزید. کینه‌ورزی‌های او نسبت به عمویش منشا افسانه پردازی‌های بسیاری شده بود که صد البته در درون خود واقعیت‌هایی را نهفته دارند. چنان‌که در گزارش ابن هشام آمده است: امیه که مردی ثروتمند بود کوشید تا خود را در نیکوکاری به هاشم برساند ولی موفق نشد. بنابراین گروهی از قریش او را شتمات کردند و به حسد امیه افزودند. امیه از هاشم خواست تا حکمی تعیین کنند تا در باب آن دو رای بدهد. هاشم این پیشنهاد را به این شرط پذیرفت که بازنده محکوم به پرداخت پنجاه ماده شتر برای کشتن در مکه و ده سال تبعید از مکه گردد. امیه شروط هاشم را پذیرفت و هر دو برای حکمیت نزد کاهن بنی خزاعه رفتند. کاهن به شرافت هاشم رای داد و امیه به ناگزیر شترها را کشت و خود نیز برای ده سال تبعید به شام رفت. این حکمیت آغاز دشمنی میان بنی هاشم و بنی امیه بود. [۷]. بعد از فوت هاشم، تیره بنی امیه بر اقتدار اقتصادی خود افزود و روز به روز تفوق مالی خود را نسبت به تیره‌ها و قبایل دیگر افزایش می‌داد، در حالی که تیره بنی هاشم بعد از فوت رئیس خود از نظر اقتصادی در سراسیمگی افول و نزول قرار گرفت، چرا که فوت هاشم در خارج از مکه و ماندن شیبه، تنها فرزندش در غربت، و سپس تحت سرپرستی مطلب قرار گرفتن وی و فقدان نبوغ اقتصادی نزد جانشینان هاشم و به‌ویژه عبدالمطلب، از عواملی بودند که دست در دست هم دادند تا بنی هاشم فقط به خوشنامی خود ببالد و دیگر توان رقابت اقتصادی با بنی امیه را نداشته باشد. تنگدستی ابوطالب - سرشناس‌ترین پسر عبدالمطلب -

نیز می‌تواند از افول اقتصادی عبدالمطلب حکایت کند. از آنچه گفته شد دو نتیجه به دست می‌آید: ۱- عبدالمطلب پس از مرگ هاشم (پدر) تمام اقتدار اقتصادی او را پیدا نکرد؛ ۲- بنی امیه با حفظ مقام قیادت و نفوذ فوق‌العاده در دارالندوه، منزلت اجتماعی روز افزونی در مکه یافتند تا آن که در زمان ظهور اسلام، به خصوص پس از جنگ بدر به ریاست و سروری قریش و مکیان رسیدند. [۸]. رقابت این دو تیره سرشناس قریش با بعثت پیامبر که خود نیز از تیره بنی هاشم بود، نه تنها به پایان نرسید، بلکه صورت جدی‌تری به خود گرفت، چرا که بنی‌امیه حتی ادعای نبوت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم را هم در راستای رقابت تیره‌ای تفسیر می‌کرد و در صدد خنثا کردن آن بود. نه تنها ابوسفیان - رئیس تیره بنی‌امیه - در زمان بعثت پیامبر این نگرش را داشت، بلکه یزید بن معاویه، نوه او نیز در سال ۶۱ق در این منظومه فکری سیر می‌کرد تا جایی که یزید آن‌گاه که اهل بیت عصمت را در شام بر وی وارد کردند با چوب بردندان‌های مطهر امام حسین علیه السلام می‌زد و این شعر را بر زبان می‌راند: لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء و لا وحی نزل [۹]. قبیله بنی‌هاشم با سلطنت‌بازی کردند پس نه خبری آمد و نه وحی‌ای نازل شد.

سقیفه بنی ساعده

اشاره

یکی از مهم‌ترین علل رخداد عاشورا حادثه‌ای بود که همان روز رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در سقیفه بی ساعده اتفاق افتاد و مسلمانان با فراموش کردن سفارش‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم درباره علی علیه السلام، برخلاف ابوبکر اجماع کردند و به تعبیر امام خمینی: بالاترین مصیبتی که بر اسلام وارد شد، همین مصیبت سلب حکومت از حضرت امیر - سلام الله علیه بود و عزای او از عزای کربلا بالاتر بود. مصیبت وارده بر امیرالمؤمنین و بر اسلام بالاتر است از آن مصیبتی که بر سیدالشهداء وارد شد. اعظم مصیبت‌ها این مصیبت است که نگذاشتند بفهمند مردم اسلام یعنی چه؟ [۱۰]. آن‌چه در سقیفه بنی ساعده اتفاق افتاد، بازگشت دوباره اعراب به تفکرات و سنت قبیله‌ای پیش از بعثت بود. شیوه انتخاب جانشین پیامبر دقیقاً طبق معیارها و سنن قبیله‌ای انجام شد. درباره مشروعیت خلیفه و به طور کلی جانشینی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اختلاف نظرهای اساسی بین شیعیان و اهل تسنن وجود دارد. شیعیان در انتخاب جانشین پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بر مبنای اشاره روشن و نص صریح آن حضرت در حجة‌الوداع تنها علی علیه السلام را شایسته این مقام می‌دانند و برای آن‌چه در سقیفه اتفاق افتاد و به انتخاب ابوبکر انجامید، اعتباری قائل نیستند. در مقابل، اهل تسنن انتخاب جانشینی پیامبر را نه از جانب خود او، بلکه به عهده مسلمانان می‌دانند که بایستی با اجماع درباره آن تصمیم بگیرند. اگر از نزدیک، سقیفه را به عنوان یک «متن در زمینه تاریخی خود بررسی کنیم به نتایج مهمی خواهیم رسید: فتح مکه توسط سپاه اسلام در سال هشتم هجری، بزرگ‌ترین پایگاه دشمنان پیامبر را فرو ریخت و با تصرف آن و تسلیم رؤسای قریش، اسلام به عنوان حاکمیت بلامنازع جزیره‌العرب شناخته شد. قبایل دیگری که تا این زمان اسلام نیاورده بودند، گروه‌گروه با فرستادن نمایندگان خود به مدینه، در پیشگاه پیامبر اسلام، مسلمانی خود را اعلان کردند تا از این طریق هم‌چنان به حیات قبیله‌ای خود ادامه دهند. در نتیجه سال نهم هجری با عنوان «عام الوفود» در تاریخ اسلام شناخته شد و بخش بزرگی از قبایل جزیره‌العرب در این سال به جرگه اسلام پیوستند. بی تردید اسلام آوردن این قبایل نه از روی ایمان قلبی، بلکه از روی ترس و به اقتضای مصلحت زمانه بود. این‌ها که به‌طور تقریبی شاید هفتاد درصد کل قبایل شبه جزیره را شامل می‌شدند، اعلان مسلمانی کردند ولی به مبانی و مبادی اسلام مؤمن نشده و آن را درک نکرده بودند. برای اثبات این ادعا دلایل زیر را می‌توان ارائه کرد: ۱- قرآن کریم به طور صریح به این مسئله اشاره کرده است: قالت الاعراب انا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم... [۱۱] ای رسول! اعراب بر تو منت نهاده گفتند ما بی جنگ و نزاع ایمان آوردیم به آن‌ها بگو شما که ایمانتان از زبان به قلب وارد نشده است به

حقیقت هنوز ایمان نیاورده‌اید، لیکن بگویید ما اسلام آوردیم... ۲- واقعه اهل رده که بلافاصله بعد از فوت پیامبر اتفاق افتاد، دلیل دیگری بر این مدعا می‌تواند باشد. برخی از قبایل جزیره‌العرب با آگاهی از فوت پیامبر اعلان کردند که دیگر هیچ گونه ارتباط دینی و حکومتی با مدینه ندارند و بر اعتقادات و باورهای قدیم خود برگشته‌اند. ظهور پیامبران دروغینی همچون طلحه بن خویلد، سجاح، مسیلمه کذاب و اسود عنسی با انگیزه‌های حسادت به سیادت قریش، شرکت در حاکمیت متمرکز جزیره‌العرب، تصور باج گونه داشتن از حکم دینی زکات و... همه بیان کننده درک ناقص و ناتمام این قبایل از دین اسلام و مبانی آن می‌باشد. ۳- درخواست‌هایی که نمایندگان این قبایل از پیامبر در قبال قبول اسلام داشتند همانند حلال شمردن زنا، ربا، شراب و یا به دست گرفتن رهبری مسلمانان پس از پیامبر، نگهداشتن بت قبیله و... نیز همه مبین درک نادرست این قبایل از مفاهیم و احکام شرع مقدس اسلام بود. در چنین شرایطی که مفاهیم عمیق اسلامی در ذهن و دل اعراب کاملاً رسوخ نکرده و آن‌ها را از درون متحول نکرده بود پیامبر دارفانی را وداع گفت و بلافاصله گروه‌های مختلف سیاسی، با برداشت‌های متفاوت از نصوص دینی، برای تعیین جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در سقیفه تجمع کردند.

انصار

گروه انصار در عصر نبوت، در راه اسلام، خدمات شایان توجهی انجام دادند؛ مانند شمشیر زدن و دوشادوش پیامبر در بیشتر غزوات بودن و... مهم‌تر از همه، امان دادن به مهاجرینی بود که همه مال و منال خود را در مکه جا گذاشته و به مدینه پناه آورده بودند. انصار صادقانه در این راه تمام دارایی خویش را در طبق اخلاص گذاشتند و با مهمانان و برادران دینی خود تقسیم کردند تا جایی که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در خطبه‌ای آنان را «مهد اسلام و بازوی ملت نامید». [۱۲] به همین علت انصار در اجتماع شتاب آلود سقیفه خود را از هر حیث شایسته جانشینی پیامبری می‌دانستند که در خدمت و کمک به او از هیچ امری دریغ نورزیده بودند. اما دو مسئله باعث ضعف و تزلزل در جبهه انصار شد: ۱- از آن جا که در عصر جاهلیت بین اوس و خزرج جنگ‌ها و خصومت‌های زیادی وجود داشت و هنوز آن را فراموش نکرده بودند، این امر به درگیری درون گروهی آن دو منجر شد تا جایی که وقتی سعد بن عباده - رئیس خزرجی انصار - به عنوان نماینده معرفی شد اوسی‌ها او را برنافتند و شتابزده با ابوبکر مهاجر بیعت کردند. حتی بشیر بن سعد - پسر عموی سعد بن عباده - از اولین کسانی بود که به طرفداری از مهاجرین برخاست. ۲- در آن عصر نظام قبیله‌ای حاکم، برای «نسب ارزش زیادی قائل بود. از این رو، وقتی ابوبکر در بیان فضایل «مهاجرین اولیه به رابطه نسبی آن‌ها با پیامبر اشاره می‌کند و در بیان علت برتری مهاجرین به انصار می‌گوید: مهاجرین اولین کسانی بودند که وقتی همه با پیامبر دشمنی می‌کردند، به یاری حضرت برخاستند و در پرستش خدا و یاری پیامبر استقامت ورزیدند. انصار در مقابل آن ایستادگی نمی‌کنند و با پذیرش آن، پیشنهاد امیری از ما و امیری از شما را مطرح می‌سازند که بالاخره ابوبکر آن را هم رد می‌کند و می‌گوید: ما باید امیر و شما وزیر ما باشید و ما بی‌مشورت شما عملی انجام نمی‌دهیم.

مهاجرین

تفسیر مهاجرین از مقوله جانشینی پیامبر به گونه‌ای بود که به آسانی می‌توانست رقبای جدی خود را از صحنه خارج کند. گروهی مهاجر به واسطه سابقه درخشانی که در یاری پیامبر و همراهی او داشتند به عنوان مسلمانان اولیه که در روزهای سخت مکه تمام دارایی خود را رها کرده و با پیامبر به مهاجرتی سرنوشت‌ساز رفته بودند، کسب مقام جانشینی پیامبر را پاداشی برای زحمات طاقت فرسای خود می‌دانستند. ابوبکر، عمر، سعد و قاصص، ابو عبیده جراح و دیگر مهاجرین اولیه به عنوان یاران نزدیک پیامبر جزء «سابقون» بودند و از این جهت مقام و مرتبت بالاتری در بین پیامبر و مسلمانان داشتند. اما آنچه انصار را به طور کامل خلع ید کرد و چونان

برهان قاطعی بر فرقتان فرو نشست، استدلالی بود که از زبان ابوبکر بر منطق قبیله‌ای جاری شد: ای گروه انصار! هر چه از فضیلت خود بگویید، شایسته آنید، اما عرب این کار را جز برای این طایفه قریشی نمی‌شناسد که خاندان و نسبشان بهتر و مهم‌تر است. [۱۳]. ضربه دوم از طرف مهاجرین زمانی نواخته شد که ابوبکر روایت «الائمه من قریش [۱۴] را از طرف حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرد. دیگر، انصار را یارای مقاومت نبود و باید بر حاکمیت جبری تفکر قبیله‌ای که خود نیز محاطدر آن بودند، تن می‌دادند.

بنی هاشم

اگر چه بنی هاشم به دلیل اشتغال به امور کفن و دفن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در سقیفه حضور نداشتند، اما جایگاه معنوی آن‌ها را نمی‌توان در ساختار سیاسی جامعه اسلامی نادیده گرفت. علی علیه السلام و اطرافیانش زمانی از اجتماع سقیفه باخبر شدند که دیگر، مسلمانان با ابوبکر بیعت کرده و در حال بازگشت بودند. نقل شده است انصار در جواب علی علیه السلام که پرسیده بود چرا با من بیعت نکردید و با آن‌ها بیعت نمودید، گفتند: اگر شما زودتر می‌آمدید ما با شما بیعت می‌کردیم، اما حالا دیگر چون بیعت کرده‌ایم، آن را نمی‌شکنیم. [۱۵]. اما این که چرا مهاجرین به عمد، بنی هاشم و به ویژه علی علیه السلام را با آن همه سوابق درخشان به فراموشی سپرده بودند، مسئله قابل تاملی است. قریش حسادت و کینه شدیدی نسبت به علی علیه السلام داشتند؛ [۱۶] حسادت به واسطه مهر و محبت‌های بی‌دریغی که پیامبر در دوران حیات به او مبذول می‌داشت و کینه به آن دلیل که در عصر نبوت و در جنگ‌های پیامبر با مشرکین قریش، بسیاری از اشراف و بزرگان آن قبیله توسط علی علیه السلام به قتل رسیده بودند و همین مسئله تخم کینه و دشمنی را در دل بازماندگان آن‌ها کاشته بود. این کینه‌ورزی و حسادت تئوریزه هم شد و قریشی‌ها شعار سر دادند که «عرب دوست نداشته که نبوت و خلافت در یک خاندان باشد» [۱۷] یعنی بنی هاشم بر سایرین تکبر خواهند کرد. گفتنی است عرب در دوره‌ای که محاط در تفکرات قبیله‌ای است، به دو شخصیت برجسته و یار نزدیک پیامبر، بر اساس معادلات عشیره‌ای می‌نگرد و در این نگرش ناگزیر ابوبکر را بر علی علیه السلام ترجیح می‌دهد، زیرا او امتیازاتی دارد که علی علیه السلام از آن بی‌بهره است: نخست این که ابوبکر در سال ۱۱ ق بیش از چهل سال دارد و در سنت عرب دارای عقل کامل است، در حالی که علی علیه السلام هنوز جوانی بیش نیست. دوم این که قبل از بعثت، ابوبکر مقام قاضی و داور را در اختلافات بین قبایلی ایفا می‌کرد و بدین وسیله از موقعیت و وجهه مناسبی در بین قبایل برخوردار بود. مهم‌تر از همه این‌ها ابوبکر آشنا به علم الانساب بود که امتیاز بزرگی در جامعه عرب به شمار می‌رفت. از این رو از منظر معادلات قبیله‌ای کفه ترازو به نفع ابوبکر سنگینی می‌کرد و علی علیه السلام به نیکی در یافت که عرب تصمیم گرفته است «عقیده را قربانی «قبیله کند».

امویان

بی‌تردید تیره اموی قریش به دلیل سابقه سیاهشان در دشمنی با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در سقیفه بنی ساعده برای کسب خلافت جامعه اسلامی هیچ امیدی نداشتند، اما با حضور فعال خود در این حادثه برای چند دهه آتی می‌اندیشیدند. آن‌ها با جذب شخصیت‌های مثبتی مانند عثمان و عبدالرحمن بن عوف در احراز وجهه‌ای موجه برای حزب خود سعی بسیار نمودند. و شاید بتوان گفت حادثه سقیفه در بین گروه‌های مطرح‌ترین فایده‌را برای امویان در پی داشته است، چرا که با خلافت ابوبکر، به تدریج امویان به دلیل مهارت‌های زیادی که در عرصه امور نظامی داشتند وارد سپاه اسلام شدند و شاخه نظامی خلافت را در اختیار گرفتند تا آن‌جا که در جریان واقعه ارتداد، قبایل جزیره‌العرب در روزهای آغازین خلافت ابوبکر، لشکریان متعددی برای سرکوبی آنان فرستادند. به گفته مقریزی: «فرماندهی پنج لشکر از یازده لشکر گسیل شده، از تیره امویان بود» [۱۸] و هم آنان بودند که

رهبری فتوحات بزرگ در عراق، شام، ایران، مصر و آفریقا را بر عهده داشتند. «بدین سان اشراف مردم در جاهلیت به اشراف آنان در اسلام نیز بدل شدند». [۱۹]. پس بی جا نیست که اگر حادثه سقیفه بنی ساعده را - که به راستی به گفته امام خمینی باید آن را «اعظم مصیبت‌ها» نامید - مقدمه شومی برای رخداد عاشورای ۶۱ ق بدانیم آن جا که مقدمات نابودی اسلام را فراهم ساختند.

سیاست مالی خلفای نخستین

اشاره

عامل مهم دیگر در زمینه سازی قیام عاشورا، سیاست مالی خلفای نخستین و شیوه برخورد آن‌ها با بیت‌المال مسلمین بود که بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در جامعه اسلامی به مرور شکل گرفت. از آن جا که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وضعیت مالی مسلمانان چندان مطلوب نبود و غالباً با تنگدستی روزگار می گذرانند، فرصتی برای پیامبر پیش نیامد تا الگوی کاملی را از خود در اداره امور مالی جامعه اسلامی به جا گذارد. با این حال به دو مسئله حساسیت ویژه‌ای داشت: نخست این که در تقسیم بیت‌المال مساوات و برابری را به طول کامل رعایت می کرد و بین نو مسلمانان و سابقون فرقی قائل نمی شد و در جواب اعتراض برخی از صحابه به این شیوه، می فرمودند: آنچه باید رعایت شود احتیاج و مساوات است و جزای سابقه و فضیلت را خداوند خواهد داد. [۲۰]. دوم این که به هیچ وجه مالی را در خزانه ذخیره نمی کردند و بلافاصله پس از رسیدن مال، آن را بین مسلمانان تقسیم می نمودند. [۲۱] دلیل این امر نیز همان وضعیت مالی نامناسب مسلمانان بود. بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با این که از نظر مالی وضعیت مسلمانان رو به بهبودی بود اما ابوبکر هم چنان با تاسی جستن به دو ویژگی‌ای که پیامبر آن را اصل قرارداد داده بود، به سنت پیامبر کاملاً وفادار ماند و به رغم اعتراضات زیاد، به ویژه از جانب عمر، آن را بهترین روش دانست. [۲۲]. اما خلیفه دوم (عمر بن خطاب) اگر چه مثل پیامبر و ابوبکر مال مسلمین را مطلقاً متعلق به خود نمی دانست و استفاده از آن را برای منافع شخصی و خانوادگی شدیداً نادرست می شمرد و از آن پرهیز می کرد، [۲۳] اما بدعت‌هایی را در این عرصه از خود به جا گذاشت که با سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مخالف و برای آینده جامعه اسلامی مضر بود. توضیح این که با توجه به فتوحات مهمی که در دوره عمر صورت گرفت و دو امپراتوری بزرگ آن زمان یعنی ایران و بخش بزرگی از روم زیر سم ستوران سپاه اسلام فتح و غنائم فراوانی از آن سرزمین‌ها به مدینه منتقل شد، دیگر عملاً تقسیم همه این اموال در بین مسلمانان بدون ذخیره کردن بخشی از آن در بیت‌المال معقول به نظر نمی رسید، چرا که از سویی توزیع همه این غنائم برای مسلمانان خطرناک و مضر بود و از سوی دیگر امپراتوری اسلامی برای اداره سرزمین‌های فتح شده، هزینه‌های هنگفتی را متحمل می شد، پس تاسیس دیوان برای بررسی درآمدها، هزینه‌ها و مخارج دولتی منطقی به نظر می رسید که از این طریق بخش‌های مختلف امپراتوری اسلامی تامین مالی می شد. بنابراین در این بخش، انتقادی به عملکرد عمر نیست، اما اشتباه بزرگ وی در تقسیم ناعادلانه بیت‌المال در بین مسلمانان بود؛ بدین صورت که بین عرب و غیر عرب، زن و مرد، آزاد و موالی، سابقون و نو مسلمانان تمایز قائل شد و مدعی بود که نمی تواند کسانی را که همراه پیامبر می جنگیدند، با آنانی که در برابر او شمشیر می کشیدند و بعداً مسلمان شدند، برابر کند و بدین ترتیب به تقسیم نامساوی اموال براساس سابقه و نسب حکم کرد. [۲۴] نتیجه این سیاست ایجاد شکاف طبقاتی عمیق بین مسلمانان شد. اما تا زمان مرگ عمر عوارض آن ظاهر نشد، چرا که عمر هیچ وقت به صحابه اجازه خروج از مدینه و سرمایه گذاری اموالشان را نداد و همواره می گفت: در حره (خروجی مدینه) می ایستم و یک دست بر گلوی عرب و دست دیگر بر بند شلوارش می گذارم و اجازه نمی دهم عرب به جهنم بیفتد. [۲۵]. اما با روی کار آمدن خلیفه سوم و سیاست مالی اتخاذ شده از طرف او، عمق فاجعه مشخص شد. عثمان بن عفان علاوه بر این که راه خلیفه دوم را در تقسیم نامساوی اموال ادامه داد، بلکه بذل و بخشش‌های بی حد و

حصری به خویشاوندان و بستگان خود که عمدتاً از تیره امویان قریش بودند و بیشتر آن‌ها طرد شده و تبعیدی پیامبر به حساب می‌آمدند، انجام داد. علاوه بر این که وی برعکس خلفای پیشین، زندگی اشرافی و مجللی را در پیش گرفت و به گفته مسعودی در شهر مدینه چهار قصر برای خود ساخت و همیشه می‌گفت: خدای عمر را بیامرزد، کیست که طاقت او را داشته باشد. من مال دارم و از مال خودم می‌خورم، پیرم و باید غذای نرم بخورم. [۲۶]. از دوره خلافت عثمان به «حاکمیت اشراف قریش [۲۷] یاد می‌شود که نتیجه مستقیم آن قدرت و قوت یافتن تیره اموی بود که تمامی ارکان دستگاہ خلافت را در طول دوازده سال خلافت عثمان به زیر سیطره نفوذ خود درآوردند. ابن‌ابی‌الحدید نقل می‌کند که حارث بن الحکم (طرد شده پیامبر) از طرف عثمان برای جمع‌آوری زکات «قضاة مامور شد. وقتی اموال جمع شده را آورد، خلیفه یکجا تمام آن‌ها را به او بخشید. [۲۸] در نوبتی دیگر عثمان خمس غنایم مصر را به پسر عمویش مروان بن حکم (تبعیدی پیامبر) و سیصد هزار درهم به عمویش حکم و حارث بن حکم پسر دیگرش بخشید. [۲۹] ابن خلدون از قول مسعودی نقل می‌کند: در روزگار عثمان صحابه پیامبر املاک و اموال فراوانی به دست آوردند چنان‌که روزی که خود عثمان کشته شد در نزد خزانه‌دار او یکصد و پنجاه هزار دینار و یک میلیون درهم موجود بود و بهای املاک او در وادی القری و حنین و دیگر نواحی دویست هزار دینار بود و شتران و اسبان بسیاری داشت و هشت یک یکی از متروکات زیر پس از مرگ او پنجاه هزار دینار بود و او پس از مرگ هزار اسب و هزار کنیز به جای گذاشت و محصول طلحه از عراق در هر روز هزار دینار و از ناحیه شراه بیش از این مبلغ بود و در اصطبل عبدالرحمن بن عوف هزار اسب و هزار شتر بود و او ده هزار گوسفند داشت و ربع ماترک او پس از مرگش بالغ بر هشتاد و چهار هزار دینار بود و زید بن ثابت از شمش زر و سیم مقداری به جای گذاشت که آن‌ها را با تبر می‌شکستند و این علاوه بر اموال و املاکی بود که بهای آن‌ها به صد هزار دینار می‌رسید و زیر خانه‌ای در بصره و خانه‌های دیگری در مصر و کوفه و اسکندریه برای خود بنیان نهاده بود و هم‌چنین طلحه خانه‌ای در کوفه بنا کرد و خانه دیگری در مدینه بنیان نهاد و آن را از گچ و آجر و چوب ساج بساخت و سعد بن ابی‌وقاص خانه‌ای برای خود در عقیق بنا کرد که سقفی بلند داشت و فضای پهناوری بدان اختصاص داد و بر فراز دیوارهای آن کنگره‌ها بساخت و مقدار خانه‌ای برای خویش در مدینه بساخت که از درون و بیرون گچ کاری بود و یعلی بن منبه پنجاه هزار دینار و مقداری زمین و آب و جز این‌ها به جای گذاشت و بهای املاک و ماترک دیگر او سیصد هزار درهم بود. [۳۰]. بذل و بخشش‌های بیش از حد به خویشاوندان اموی و دیگر سیاست‌های نادرستی که از طرف عثمان اتخاذ شد، زمینه‌های نارضایتی و شورش را علیه او در مدینه فراهم کرد. این‌جا بود که عثمان اشتباه دوم خود را مرتکب شد و آن لغو ممنوعیت خروج صحابه بزرگ مسلمان از مدینه بود که از زمان عمر به اجرا در می‌آمد. اگر چه عثمان به قصد دور کردن صحابه از مدینه و از بین بردن زمینه‌های شورش دست به چنین اقدامی زد اما این سیاست نه تنها مخالفت‌ها را از بین نبرد بلکه مقدمه‌ای شد برای قریش اقتصاد پیشه که در تمام سرزمین‌های حاصلخیز امپراتوری اسلامی پراکنده شوند و به کار سرمایه‌گذاری اقتصادی بپردازند؛ به عبارت دیگر، سرمایه‌های انباشته شده بی‌مصرف صحابه بزرگ با لغو ممنوعیت خروج از مدینه برای تجارت و استملاک اراضی در سراسر بلاد اسلامی به کار گرفته شد. از این زمان دیگر بدون هیچ‌گونه مانعی مال اندوزی و سرمایه‌گذاری هدف اولیه اکثر صحابه بزرگ همانند طلحه و زبیر و... بود و همین صحابه با فرو رفتن در گرداب تجملات دنیوی، عقیده را قربانی غنیمت کردند تا آن‌جا که حاضر شدند به خاطر آن در آوردگاه جمل رو در روی علی علیه السلام صف آرایی کنند. سیاست مالی عثمان دو نتیجه مهم در برداشت: نخست این که سیاست مالی محکمی را که دو خلیفه پیشین برای برقراری آن، براساس مالکیت محدود و مساوات، زحمات زیادی متحمل شده بودند، برهم زد و او با بی‌ارادگی خود، آن را به صورت مالکیت‌های بزرگ درآورد. دوم این که بنی‌امیه که همان طبقه ثروتمند و مالک را تشکیل می‌دادند بر مسلمان‌ها و اموال آنان مسلط شدند. اما آن زمان که علی علیه السلام خلافت مسلمین را پذیرفتند بر تقسیم برابر و عادلانه اموال به شیوه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تاکید فراوانی داشتند، برای نمونه در پاسخ زن عربی که بر تساوی بین عرب و عجم

توسط او اعتراض می‌کرد، فرمودند: من به کتاب خدای عزوجل نظر کردم و در آن هیچ اشاره‌ای نسبت به برتری فرزندان اسماعیل بر فرزندان اسحاق ندیدم. [۳۱]. بی‌شک با انحرافات بنیادینی که از زمان رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تا روی کار آمدن علی علیه السلام در جامعه اسلامی به وجود آمده بود اجرای چنین سیاست عادلانه‌ای که کاملاً مبتنی بر مشی عقیدتی پیامبر اسلام باشد ناممکن می‌نمود.

بنی امیه و اسلام وارونه

اشاره

سیاست مالی خلفای اموی (به‌ویژه معاویه و پسرش یزید) تفاوت‌های بنیادی با سیاست مالی خلفای نخستین داشت. سیستم حکومتی معاویه کاملاً سلطنتی و با تقلید از دربار حکومتی، روم و ایران بود. اختصاص دادن املاک خالص برای خاندان حکومتی، تمرکز بخشیدن به سازمان خراج و تخصیص درآمد حاصل از آن فقط برای خلیفه، مالیات بستن به مقرری کارمندان و مصادره نصف اموال ماموران عالی‌رتبه دولت پس از مرگ یا استعفای آنان که در منابع اسلامی با عنوان «استخراج از آن یاد می‌شود، از مواردی بود که برای اولین بار در تاریخ اسلام از جانب معاویه با هدف بازسازی نظام مالی دولت اسلامی به اجرا درآمد، اما پر واضح است که در این بازسازی بیشترین سود عاید دستگاه خاندانی خلیفه شد نه دولت اسلامی. [۳۲] یعقوبی می‌نویسد: معاویه، عبدالله بن دراج، غلام خود را بر خراج عراق گماشت و به او نوشت: از مال عراق آنچه بدان کمک جویم به سوی من حمل کن. پس ابن دراج بر او نوشت و خاطر نشان ساخت که دهقانان به او خبر داده‌اند که کسرا و خاندان کسرا را «خالصه‌هایی بوده است که در آمد آن‌ها را برای خودشان جمع‌آوری می‌کرده‌اند و حکم خراج بر آن بار نمی‌شود. پس [معاویه] به او نوشت که آن خالصه‌ها را به شمار و خالصه‌اش قرار ده و سدها برای آن‌ها بساز. پس دهقانان را فراهم ساخت و از ایشان پرسش کرد. گفتند که دفتر در حلوان است، پس فرستاد تا آن را آورند و هر چه را برای کسرا و خاندان کسرا بود از آن استخراج نمود و سدها بر آن بست و آن را خالصه معاویه قرار داد... [معاویه] به عبدالرحمن ابن ابی بکره درباره سرزمین بصره نیز چنین نوشت و آن‌ها را دستور داد که هدیه‌های نوروز و مهرگان را نزد وی فرستند... [۳۳]. بعد از معاویه، یزید میراث خوار چنین نظام سلطنتی‌ای شد که اساس آن مبتنی بر مال اندوزی بود. برخی از مهم‌ترین حرکت‌های انحرافی که از طرف معاویه و همفکرانش در تاریخ اسلام صورت گرفته و در وقوع سانحه عاشورا بسیار مؤثر بوده است به این قرار است:

جعل حدیث

معاویه افرادی را صرفاً برای جعل حدیث استخدام کرده بود که از معروف‌ترین آن‌ها می‌توان به سمره بن جندب، ابو هریره، عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه و عروه بن زبیر اشاره کرد. احادیث زیادی توسط این عده در فضایل معاویه و تیره اموی قریش و مذمت بنی‌هاشم به‌ویژه علی علیه السلام ساخته شد و حتی مکتب تاریخ‌نگاری شام که به درستی باید مؤسس آن را معاویه دانست اساساً با هدف مذکور تاسیس شد. در میراث مکتوب تاریخ‌نگاران شامی تهمت‌های ناروایی برخاندان عصمت و طهارت وارد شد تا آن‌جا که قیام امام حسین علیه السلام برای احیای سنت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم، به عنوان شورشی معرفی گردید که نظم عمومی جامعه اسلامی را برهم زده و موجب اغتشاش شده است. و در مقابل به جای محکوم کردن یزید به دلیل آن همه اعمال ضد دینی‌اش رفتار او را با این توجیه که عمل به «اجتهاد» کرده است تصدیق و تایید کردند. [۳۴]. معاویه برای مخدوش کردن چهره علی علیه السلام چهارصد هزار درهم به سمره بن جندب داد تا بگوید آیه «و من الناس من قوله فی الحیاء الدنیا... و هو الدالخصام

درباره علی علیه السلام نازل شده است. [۳۵] به واسطه همین تبلیغات مسموم بود که پذیرش شهادت علی علیه السلام در محراب عبادت برای شامیان بسیار مشکل می‌نمود. [۳۶].

احیای عروبت

معاویه مبنای حکومت خود را بر عصیبت قومی و قبیله‌ای استوار کرده بود و همچون اسلاف خود در عصر جاهلی بر نسب و عشیره خود می‌بالید. احیای ملی‌گرایی و عروبت به‌طور عام‌تر، شعار بنی‌امیه در حاکمیت خود برای جامعه‌ای بود که بخش قابل توجهی از آن را موالی و مسلمانان غیر عرب تشکیل می‌دادند. معاویه برای اجرای سیاست عرب‌گرایی خود در بخشنامه‌ای به زیاد بن ابیه - حاکم بصره و سپس کوفه - دستور می‌دهد که عطایا و سهمیه موالی و عجم را از بیت‌المال کم کند، در جنگ‌ها عجم را سپر اعراب سازد، آنان را به هموار ساختن راه‌ها و کندن درختان و... وادارد، هیچ یک از عجم‌ها را مناصب دولت نداده و اجازه ندهد که آنان با دختران عرب ازدواج کنند و از عرب ارث ببرند. و تا آن‌جا که می‌تواند از عجم دوری گزیند و آنان را تحقیر کند... [۳۷] قیام مختار ثقفی در خون‌خواهی امام حسین علیه السلام نوعی واکنش اعتراض‌آمیز به سیاست عرب‌گرایی امویان هم بود. چنان که نقل شده است...: عمیر [بن حباب یکی از بزرگان شام و رئیس قبیله قیس به مختار] گفت: از هنگامی که وارد اردوگاه تو شده‌ام اندوهم شدت یافته است و این به آن جهت است که تا هنگامی که پیش تو رسیدم هیچ سخن عربی نشنیدم و همراه تو، همین گروه ایرانیان هستند و حال آن‌که بزرگان و سران مردم شام که حدود چهل هزار مردند به جنگ تو آمده‌اند. [۳۸].

احیای جریان‌های اعتقادی انحرافی

در دوره‌ای که آزادی اندیشه و عقیده شدیداً سرکوب می‌شد، تفکر انحرافی «مرجئه مورد استقبال و حمایت شدید امویان قرار داشت. صاحبان این عقیده باور داشتند که ایمان به خداوند کافی است و گناه باعث ورود انسان در جهنم نمی‌شود. شهرستانی در «الملل و النحل همین نکته را وجه شاخص مرجئه تلقی می‌کند و معتقد است در حوزه مسائلی که به امامت مربوط می‌شود با خوارج توافق ندارند. [۳۹] با رواج این تفکر، معاویه موفق به مشروعیت‌بخشیدن به تمام اعمال و گفتار دستگاه حکومتی خود می‌شد. در این اندیشه «نقد قدرت جای خود را به «تجلیل حاکمان داد و معاویه و کارگزاران او صحنه را به گونه‌ای طراحی کردند که مردم باور داشتند هر کاری که آنان به عنوان خلیفه مسلمانان انجام می‌دهند، کاری درست و شایسته است و هر کس با آنان به مخالفت برخیزد، فارغ از این‌که چه کسی است و چه می‌گوید، برخفاست و ریختن خون او منعی ندارد و این تلقی بدون تدارک زمینه چنین اعتقادی، میسر نبود. احمد امین وجه نامگذاری مرجئه را چنین بیان کرده است: مرجئه گرفته شده از «ارجاء» است، به مفهوم به تاخیر انداختن، زیرا آنان امر گروه‌هایی را که با هم اختلاف داشتند و خون یکدیگر را می‌ریختند به روز قیامت واگذار می‌کردند و در مورد هیچ طرف، خودشان داوری نمی‌نمودند. عده‌ای نیز مرجئه را مشتق از «رجاء» می‌دانند، زیرا آنان می‌گفتند با داشتن ایمان، گناه آسیبی و ضرری نمی‌رساند، چنان‌که با بودن کفر نیز اطاعت سودی نخواهد داشت. [۴۰]. نشان‌دهنده خلیفه مسلمین به جایگاهی که هاله‌ای از تقدس آن را احاطه کرده باشد و ثنا گفتن وی، میراث شوم تفکر مرجئه و نتیجه روشن و قطعی آن، تایید بلاقید بنی‌امیه بود. آن چیزی که باعث شد جامعه اسلامی رخداد دلخراش و اسف بار عاشورای ۶۱ ق را به آسانی و بی‌هیچ دغدغه‌ای بپذیرد، رسوخ همین باور بود. حسین حتی اگر نوه پیامبر هم باشد چون به اذن خلیفه اسلامی کشته شده است، مرگ او بر حق بوده و مورد تایید است؛ برای نمونه توجیه «ابن‌العربی درباره شهادت «حجر بن عدی چنین است: در مورد قتل حجر دو سخن وجود دارد: عده‌ای معتقدند که او به ناحق کشته شده و عده‌ای باور دارند که به حق کشته شده است. ما می‌گوییم اصل این است که هر که را امام برحق بکشد به حق کشته شده است و هر که معتقد است حجر به ستم کشته شده، باید دلیل بیاورد. [۴۱].

انتخاب عنوان خلیفه الله به جای خلیفه الرسول

ابوبکر بعد از کسب منصب خلافت، خاطر نشان کرد که یکی از مردم بوده و تابع است نه مبدع. او عنوان «خلیفه الرسول را برای خود انتخاب کرد و همیشه یادآور می‌شد که اطاعت مردم از او تا زمانی رواست که به راه راست باشد و همیشه باید او را نصیحت کنند. اما عمر، جانشین ابوبکر، نه تنها مثل او همیشه تابع نبود، بلکه در بعضی موارد به بدعت گذاری هم اقدام می‌کرد. عمر، لقب «خلیفه خلیفه الرسول را که از طرف مسلمانان برای او به کار می‌رفت، به دلیل طولانی بودن آن و این که برای خلفای بعدی ایجاد مشکل می‌کند، نپسندید و عنوان «امیر المؤمنین را برای خود برگزید. برای عثمان هر دو عنوان امیر المؤمنین و خلیفه الرسول استعمال می‌شد. اما برای اولین بار در سال‌های آخر خلافت او، از طرف امویان عنوان «خلیفه الله برای او به کار رفت. با روی کار آمدن معاویه، به عمد، لقب «خلیفه الله جای «خلیفه الرسول را گرفت، چرا که مشکل عمده امویان این بود که همیشه اعمال و رفتارشان با سیره و سنت نبوی قیاس می‌شد و از این جهت به ناچار - حتی حداقل در ظاهر - بایستی برخی امور را رعایت می‌کردند. اما با انتخاب عنوان خلیفه الله، خود را از سایه سنگین این قیاس خارج کردند و چنین تبلیغ نمودند که مقام لاف بالاتر از مقام نبوت است و خلیفه به خدا نزدیک‌تر و فقط در مقابل او پاسخ گو است. امویان تا آنجا پیش رفتند که بر فراز منبرها این سخن را مطرح می‌کردند که آیا مقام و موقعیت خلیفه برتر است یا پیامبر؟ و استنتاج کردند که خلیفه اعتبار و ارزش بیشتری دارد. انتخاب عنوان خلیفه الهی مناسب‌ترین شیوه برای دور زدن پیامبر بود. تا با تخفیف مقام پیامبر، مقابله خشونت آمیز با بازماندگان و اهل بیت او تسهیل شود. به واسطه همین انحراف‌های بنیادینی که امویان در تاریخ اسلام به وجود آوردند، امام خمینی قدس سره آن را مثل اعلامی «حکومت جور» معرفی کرده و قیام امام حسین علیه السلام را تنها راه مقابله با نهادینه شدن این بدعت‌های ناروا در جامعه اسلامی دانسته‌اند. چنان که می‌فرمایند: ... قیامش، انگیزه‌اش نهی از منکر بود که هر منکری باید از بین برود. من جمله قضیه حکومت جور، حکومت جور باید از بین برود. [۴۲].

تبدیل خلافت به سلطنت

ابوالاعلی مودودی در کتاب ارزشمند «خلافت و ملوکیت در اسلام و ویژگی‌های نظام ملوکی معاویه را در مقایسه با خلافت پیش از وی چنین برمی‌شمرد: ۱- دگرگونی در روش تعیین خلیفه: خلفای قبل از معاویه، خود برای کسب خلافت قیام نمی‌کردند، اما معاویه به هر صورت در پی آن بود تا خود را خلیفه کند و وقتی برکرسی خلافت تکیه زد کسی را یارای مخالفت با او نبود و باید بیعت می‌کرد. خود معاویه نیز به این موضوع اعتراف می‌کند که از نارضایتی مردم از خلافت خود آگاه است اما به زور شمشیر آن را به دست آورده است. این مسئله بعدها به موروثی شدن خلافت توسط معاویه انجامید. ۲- دگرگونی در روش زندگی خلفا: استفاده از روش زندگی پادشاهی روم و ایران از عهد معاویه آغاز شد. ۳- تغییر در شیوه اداره بیت‌المال: در این دوره خزانه بیت‌المال به صورت ثروت شخصی شاه و دودمان شاهی درآمد، کسی نیز نمی‌توانست درباره حساب و کتاب بیت‌المال از حکومت بازخواست کند. ۴- پایان آزادی ابراز عقیده: در این دوره دیگر کسی را یارای امر به معروف و نهی از منکر نبود. شروع این روش جدید از عهد معاویه و با کشتن «حجر بن عدی آغاز شد. ۵- پایان آزادی قضات. ۶- خاتمه حکومت شورایی و به وجود آمدن حکومت ملوکی جدید. ۷- ظهور تعصبات نژادی و قومی و نابودی برتری قانون. [۴۳]. در قالب رهیافتی ریشه شناسانه شاید بتوان به پرسش چگونگی تبدیل خلافت به ملوکیت، پاسخی درخورشان یافت. با نظری به شیوه انتخاب «خلفای نخستین در می‌یابیم که هیچ کدام از آن‌ها در اندیشه موروثی کردن خلافت در خاندان خود نبودند، اما زمینه‌های آن را به‌طور ناخواسته فراهم کردند. در اندیشه سیاسی اهل سنت، توجیه گر اقدام معاویه در انتخاب پسر خود به ولایت عهدی، «نظریه استخلاف می‌باشد؛ شیوه‌ای از

انتخاب خلیفه که عمر (خلیفه دوم) نیز بدان طریق به خلافت رسیده بود. در این نظریه، انتخاب جانشین بعدی در حیطة وظایف خلیفه وقت شمرده می‌شود. [۴۴] اما از آن‌جا که خلفای نخستین نسبتاً پرهیزکار و متقی بودند، هیچ وقت از این فرصت برای انتخاب فرزندان یا شخصی از خاندان خود استفاده نکردند. ولی معاویه با تعمیم اصل استخلاف به فرزندان، راه تبدیل خلافت به سلطنت (حکومت موروثی) را باز کرد. بعدها نظریه استخلاف از سوی فقها و نظریه پردازان اهل سنت، شرح و بسط یافت و سعی شد که استخلاف منطبق با حوادث پیش آمده روز، فرزندان را نیز در برگیرد. ماوردی نظریه‌های گوناگون را در سه دسته جمع‌بندی کرده است: [۴۵] نظریه اول حاکی از آن است که بیعت با فرزند یا پدر مجاز نیست، مگر این که اهل اختیار در باب او مشورت کنند و وی را شایسته و صالح بدانند. نظریه دوم به بیعت خلیفه با فرزند یا پدر به دیده رضا می‌نگرد و دلیلی که برای این امر اقامه شده آن است که خلیفه از آن جهت که حاکم است، حکم وی نافذ است. نظریه سوم بیعت خلیفه با پدر را مجاز شمرده است ولی با فرزند را براساس یک نظریه انسان‌شناختی، جایز نمی‌داند. بسط نظریه استخلاف، به راحتی توانست اقدام معاویه را در موروثی کردن خلافت، مقبول جلوه دهد. ابن خلدون در این باره می‌گوید: درست است که یزید فاضل نبود و مفضول بود ولی آن‌چه که می‌بایست در ترجیح مفضول به فاضل کار ساز شود علاقه معاویه به اتحاد تمایلات مردم و وحدت کلمه بود... حقیقت امامت برای این است که امام در مصالح دین و دنیای مردم در نگیرد، چه او ولی و امین آنان است. [۴۶]. حکومت پادشاهی معاویه بدون آن که یادی از سنت و سیره نبوی داشته باشد، مقوم حاکمیت سلطنتی دنیا طلبانه‌ای بود که «عقیده و پای بندی به آن را کاملاً نادیده گرفته بود؛ معاویه در یکی از خطابه‌های خود می‌گوید:... اما بعد، من به خدا قسم، خلافت را به وسیله محبتی که از شما سراغ داشته باشم، یا به رضایت شما، به دست نیاورده‌ام، بلکه با همین شمشیرم با شما مبارزه و مجادله کرده‌ام. کوشیدم نفس خود را بر سیره پسر ابی‌قحافه [ابوبکر] و عمر رضایت دهم اما به شدت متنفر و گریزان شد. خواستم به شیوه و مرام عثمان رود، از آن نیز امتناع نمود. پس مسلک و طریق دیگری پیمودم که نفع من و شما در آن است، نیکو بخوریم و زیبا بیاشامیم (مواکله حسنه و مشاربه جمیله). اگر مرا بهترین خود بیابید حکومت را سودمندترین برای خودتان خواهید یافت. و الله بر احدی که شمشیر ندارد شمشیر نخواهم کشید و سخن هیچ یک از شما را که برای تسکین خود سخن گفته‌اید پاسخ نداده و اعتنا نخواهم کرد و اگر مرا کسی نیافتید که به همه حقوق شما قیام نماید، بعضی آن را از من پذیرید و اگر از من خیری به شما رسید آن را قبول کنید، زیرا سیل هرگاه افزون شود ویران کند و آن گاه اندک باشد بی‌نیاز و غنی سازد. هرگز مباد که در اندیشه فتنه باشید، زیرا که فتنه معیشت را تباه می‌کند و نعمت را کدر می‌نماید. [۴۷]. با این انحرافات بنیادینی که از سال یازده تا ۶۱ ق در جامعه اسلامی شکل گرفته بود، آیا وقوع رخدادی مثل سانحه عاشورا قابل پیش‌بینی نبود؟

پاورقی

- [۱] آلوسی در «بلوغ الارب از هیچ نظریه، اندیشه یا میراث مدنی برای عرب خبری نمی‌دهد. در سه جلد این کتاب که برای نشان دادن اوج عقل و درایت عرب نوشته شده حتی یک نکته فکری و مدنی برای عرب عصر جاهلی ثبت نشده است. (ر.ک: غلامحسین زرگری نژاد، تاریخ صدر اسلام (چاپ اول: تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۸) ص ۵۹۳).
- [۲] نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی (سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰) ص ۲۶.
- [۳] محمدبن جریر طبری، تفسیر الطبری، جلد ۴، ص ۲۵ به نقل از: عبدالحسین زرگری نژاد، همان، ص ۱۷۲.
- [۴] احمد امین، پرتو اسلام، ترجمه عباس خلیلی (تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۵۸) ج ۱، ص ۷۲.
- [۵] غلامحسین زرگری نژاد، همان، ص ۱۶۱.
- [۶] همان.

- [۷] ابن سعد، الطبقات الکبری (بیروت، داربیروت للطباعة و النشر، ۱۴۰۵ق) ج ۳، ص ۳۲۶.
- [۸] همان.
- [۹] شعرانی، دمع السجوم (ترجمه نفس المهموم) ص ۲۵۲.
- [۱۰] صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۶۱.
- [۱۱] حجرات (۴۹) آیه ۱۴.
- [۱۲] محمدرضا مظفر، السقیفه (بیروت، مؤسسه الاعلی، ۱۹۹۳م) ص ۵ و ۶.
- [۱۳] محمدیوسف الکاندهلوی، حیاة الصحابه (بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۲م) ج ۲، ص ۵۷-۶۹.
- [۱۴] ابن قتیبہ دینوری، الامامة و السیاسة، تحقیق علی شیری (قم، بی‌نا، ۱۴۱۳ق) ج ۱، ص ۷ و شهرستانی، الملل و النحل، تحقیق محمد فتح الله بن بدران (قم، چاپ افست، ۱۳۶۴) ج ۱، ص ۳۸.
- [۱۵] محمدیوسف الکاندهلوی، همان.
- [۱۶] صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۵۸.
- [۱۷] محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری (بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۹۸۳م) ج ۱، ص ۲۹۱۶.
- [۱۸] تقی الدین احمد بن علی المقریزی، النزاع و التخاصم فی ما بین بنی امیه و بنی هاشم (لیدن، ۱۸۸۸م) ص ۴۱.
- [۱۹] داود فیرحی، قدرت، دانش و مشروعیت سیاسی (پایان‌نامه دکتری، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران) ص ۱۶۰ به نقل از: محمد عابد الجابری، العقل السیاسی العربی، ص ۱۵۰.
- [۲۰] همان.
- [۲۱] همان.
- [۲۲] محمدیوسف الکاندهلوی، همان، ص ۲۲۳.
- [۲۳] ابن سعد، همان، جلد ۳، ص ۲۲۶.
- [۲۴] محمدیوسف الکاندهلوی، همان، ص ۲۲۶-۲۳۰.
- [۲۵] محمدبن جریر طبری، همان، ج ۶، ص ۲۲۹۰.
- [۲۶] محمدعابد الجابری، همان، ص ۱۸۲.
- [۲۷] ابن سعد، همان، ج ۳، ص ۴۱.
- [۲۸] همان.
- [۲۹] همان.
- [۳۰] عبدالرحمان بن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی (چاپ هشتم: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵) ج ۱، ص ۳۹۲.
- [۳۱] محمدیوسف الکاندهلوی، همان، ج ۲، ص ۱۳۶ و ۲۲۵.
- [۳۲] داود فیرحی، همان، ص ۱۶۶.
- [۳۳] همان، ص ۱۶۷ به نقل از: یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۵.
- [۳۴] ابن کثیر دمشقی در «البدایة و النهایة عملکرد یزید را کاملا توجیه کرده است.
- [۳۵] ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم (مصر، دارالاحیاء الکتب العربی، ۱۳۸۷ق) ج ۱، ص ۳۶۱.
- [۳۶] ابن ابی الحدید بابی را تحت عنوان «احادیثی که معاویه با تحریک عده‌ای از صحابه و تابعین در ذم علی جعل کرده در

کتابش آورده است (شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۳).

[۳۷] داود فیرحی، همان، ص ۱۸۰.

[۳۸] ابوحنیفه دینوری، اخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر (قاهره، ۱۹۶۰م) ص ۳۳۸.

[۳۹] شهرستانی، همان ج ۱، ص ۱۱۴.

[۴۰] احمد امین، فجر الاسلام (بیروت، دارالکتب العربی، ۱۹۷۵م) ص ۲۷۹.

[۴۱] ابن العربی، العواصم من القواصم (قاهره، بی نا، ۱۴۰۵ق) ص ۲۹.

[۴۲] صحیفه نور، جلد ۲۰، ص ۸۹.

[۴۳] رسول جعفریان، تاریخ خلفا (چاپ اول: تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴) ص ۴۰۷ به نقل از: خلافت

و ملوکیت در اسلام، ص ۱۸۸ و ۲۰۷.

[۴۴] ابن فراء، احکام السلطانیه، تحقیق محمد حامد الفقهی، (قم، چاپ افست، ۱۴۰۶ق) ص ۲۵.

[۴۵] ماوردی، احکام السلطانیه (قم، چاپ افست، ۱۴۰۶ق) ص ۱۰.

[۴۶] عبدالرحمان بن خلدون، همان، ص ۴۰۴.

[۴۷] ابن عبدربه، العقد الفرید (قاهره، ۱۹۵۳م) ج ۴، ص ۱۴۷.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در

نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۰۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی

جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل

و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق

روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده

است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار

شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،

هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی

اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

